



رستم‌نامه، سراینده: ناشناس، به کوشش سجاد آیدنلو، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۷ش.

محمد جعفری (قنواتی)*



پژوهشگر ارجمند ادبیات حماسی ایران، دکتر سجاد آیدنلو، در ادامه فعالیت‌های پژوهشی خود کتابی با عنوان رستم‌نامه را تصحیح و منتشر کرده است. انتشار این کتاب را توسط میراث مکتوب باید به فال نیک گرفت. علت این تفأل نیک را در ادامه نوشته توضیح خواهم داد. کتاب شامل مقدمه‌ای مشروح از مصحح و دو بخش است. بخش اول «داستان مسلمان شدن رستم داستان به دست امیرالمؤمنین» (ع) و بخش دوم «معجزنامه مولای متقیان جناب امیرالمؤمنین و امام المتقین علی» (ع) نام دارد.

آنچه در این نوشته کوتاه می‌آید، شامل دو بخش است: ابتدا با استناد به نسخه‌ای دیگر از این منظومه که در اختیار نگارنده قرار دارد نکاتی ذکر می‌شود و سپس تأملاتی درباره مقدمه مصحح تقدیم خوانندگان می‌شود. ۱. درباره منظومه «مسلمان شدن...»: همان‌گونه که مصحح ارجمند در مقدمه جامع خود شرح داده است از این داستان روایت‌های شفاهی متعددی، به نثر، در گوشه و کنار ایران ضبط و ثبت شده است. نگارنده این سطور نیز در سال‌های ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱ دو روایت از این داستان را در خوزستان و چهارمحال و بختیاری ضبط کرده است. روایت خوزستان ترکیبی از نظم و نثر است که همین ویژگی آن را از سایر روایتها، که همه منشور هستند، متمایز می‌کند. اما شأن نزول نوشته حاضر، وجود نسخه‌ای از این منظومه است که چند سال پیش دوست، هم‌ولایتی و استاد ارجمندم، آقای دکتر ابراهیم قیصری — که عمرشان دراز باد — از روی لطف در اختیار بنده گذاشت. این نسخه را به همراه چند متن منظوم دیگر آقای دکتر قیصری قریب چهل سال پیش از مکتبخانه روستای «بوالعباس» شهرستان باغملک خوزستان به دست آورده بود.^۱ این نسخه ۲۱۱ بیت دارد از این رو در مقایسه با نسخه چاپ شده ۱۷۴ بیت کمتر دارد. البته در آن ابیاتی وجود دارد که در متن نسخه چاپ شده موجود نیست. ساقی‌نامه ابتدای آن به چند بیت محدود می‌شود. پایان‌بندی نسخه دانشگاه که عبرت گرفتن از روزگار است در این نسخه نیامده است. نکته شایان توجه آن است که ابیات این قسمت در متن دیگری از همان مجموعه با عنوان «عبرت‌نامه» به طور مستقل نقل شده است. در زیر به برخی از تفاوت‌های نسخه مکتبخانه «بوالعباس» با نسخه چاپی اشاره می‌شود:

– در نسخه چاپی، سراینده می‌گوید که در نجف این داستان را شنیده است اما نمی‌گوید که از کی و چگونه (ص ۵، بیتهای ۹۵-۹۹). در نسخه مکتبخانه می‌گوید:

* نویسنده و پژوهشگر ادبیات شفاهی.

jaafari198@yahoo.com

۱. نگارنده پیش از این فصلی از این مجموعه را با عنوان «مرگ برزو» در فصلنامه فرهنگ مردم (ویژه‌نامه شاهنامه) منتشر کرده است.



گزارش میراث

دوره دوم، سال چهارم، شماره ۳۵، مهر و آبان ۱۳۸۸

ندارد، سراغ «نره دیو» می‌رود و بر او بانگ می‌زند که جای بزرگان را اشغال کرده است. در نسخه چاپی آمده است: بود صدر هر مجلسی جای من نه جای تو ای دیو ناهوشمند (ص ۸، بیت ۱۶۷)

همان‌گونه که مصحح ارجمند نیز تذکر داده مصرع دوم به لحاظ قافیه دچار اشکال است. در نسخه مکتبخانه تحریر صحیحی از آن آمده است: بود صدر هر مجلسی جای من نه جای تو ای دیوک اهرمن - پس از آنکه رستم بر جای دیو بر کرسی زرنگار می‌نشیند، در نسخه مکتبخانه بیتی وجود دارد که در نسخه چاپی نیست: چو رستم ابر کرسی زر نشست که کرسی دو پایش ز ضربت شکست - در مجلس سلیمان، رستم ضمن رجزخوانیهای خود، می‌گوید: به ایران برم تاج و تخت و سپاه به کام دل شاه ایران سپاه (ص ۹، بیت ۱۹۴)

مشکل قافیه در آن مشهود و مصحح نیز به آن اشاره کرده است. در نسخه مکتبخانه، در مصرع اول به جای «سپاه»، «کلاه» ثبت شده است. این تغییر هم منطق درونی مصرع اول را دقیق‌تر می‌کند و هم مشکل قافیه را از میان می‌برد. به ایران برم تاج و تخت و کلاه به کام دل شاه ایران سپاه - در وصف حضرت علی (ع) و بیم رستم از او در نسخه چاپی آمده است: سواری بدید او عجب در کمین که از هیبتش نه فلک راست بیم (ص ۱۰، بیت ۲۱۰)

مصرع دوم در نسخه مکتبخانه به این صورت ثبت شده است: «که از هیبتش می‌طپیدی زمین». - در بخشی از منظومه حضرت علی (ع)، سلیمان را برادر خود می‌خواند. در نسخه چاپی آمده است: سلیمان مرا خود برادر بود که بر جن و انس جمله سرور بود (ص ۱۱، بیت ۲۲۸)

به من گشت پیری در آن ره دُچار به من گفت کن نظم ای نامدار به نظر می‌رسد که این بیت از نسخه دانشگاه تهران افتاده باشد. این نکته را به قرینه بیت‌های زیر که در هر دو نسخه، با تفاوت‌هایی، وجود دارد، ذکر می‌کنم: نسفته کس این لعل نایاب را به بازار بر دُر خوشاب را از این نظم کن مشرکان را خجل چراغی برافروز در بحر دل از این قصه قلب عجم شاد کن حزین دیر را خرم‌آباد کن (ص ۵، بیت‌های ۱۰۰-۱۰۲)

مشخص است که این سخنان از زبان فرد معینی خطاب به شاعر گفته شده است. - در ابتدای داستان پس از شرح و توصیف بارگاه کیخسرو، در نسخه چاپی آمده است: جهان‌پهلوان رستم داستان به درگاه او بود از دوستان (ص ۵، بیت ۱۰۷)

مشخص است که مصرع دوم بیت معنا و مفهوم چندانی ندارد. در نسخه مکتبخانه بیت بالا به این صورت ثبت شده است: جهان‌پهلوان رستم داستان به خدمت کمر بسته اندر میان که مفهوم آن دقیق‌تر و روشن‌تر است. - در بخشی از منظومه پادشاهی سلیمان توصیف شده و مکارم اخلاقی او بیان شده و شاعر او را با افراسیاب و کاووس مقایسه کرده است. در نسخه چاپی این مقایسه به صورت زیر ثبت شده است: بود دیو عفریتش اندر رکاب بباشد چه کاووس و افراسیاب (ص ۶، بیت ۱۱۷)

«بباشد» در مصرع دوم غلط و احتمالاً سهو کاتب بوده است. صحیح آن «نباشد» است زیرا برتری سلیمان را بر کاووس و افراسیاب بیان می‌کند. در نسخه مکتبخانه نیز «نباشد» ثبت شده است. - در بخشی از منظومه هنگامی که رستم وارد مجلس سلیمان می‌شود و می‌بیند که جایی برای نشستن وجود

مصحح ارجمند به درستی حدس زده که مصرع دوم باید به این گونه باشد: که بر جن و بر انس سرور بود». ثبت نسخه مکتبخانه حدس مصحح را تأیید می‌کند. - هنگامی که حضرت علی (ع)، رستم را به آسمان پرتاب می‌کند. رستم «خروش ملک» را می‌شنود که مشغول ذکر هستند. از آن میان یکی از فرشتگان به وی راهنمایی می‌کند که بگوید «یا علی». در نسخه چاپی از قول رستم آمده است:

چه بشنیدم این نکته را من ز گوش

ز تن رفت جان و ز سر رفت هوش

(ص ۱۳، بیت ۲۸۶)

در نسخه مکتبخانه مصرع اول به این صورت ثبت شده است: «چو بشنیدم آن راز را از سرورش». - در همان زمان از قول رستم در نسخه چاپی آمده است:

روایت کند رستم نامدار

چه شد تیره بر چشم او روزگار

(ص ۱۳، بیت ۲۷۷)

ثبت مصرع دوم در نسخه مکتبخانه به این گونه است: «که شد تیره بر چشم من روزگار». با استناد به بیت‌های بعد که همه نقل قول مستقیم از زبان رستم است، به نظر می‌آید در این مورد ثبت نسخه مکتبخانه صحیح‌تر باشد.

علاوه بر آنچه گفته شد، اختلافات دیگری نیز میان این دو نسخه وجود دارد که از ذکر آنها درمی‌گذرم. با امید به اینکه چاپ مجموعه مکتبخانه در آینده نزدیک امکان مقایسه دقیق‌تر این دو نسخه را فراهم آورد.

۲. درباره مقدمه: مصحح ارجمند مقدمه‌ای مستوفا بر متن‌های تصحیح‌شده نوشته است که نشان از دقت نظر وی و وسواسهای دیدگاه پژوهشی او دارد. نگارنده ضمن مطالعه این مقدمه و استفاده فراوان از آن به نکاتی برخورد که ذکر آنها را خالی از فایده نمی‌بیند:

- با اشاره به برخی از ارجاعات شاعر منظومه اول، می‌نویسد: «طبق اشاره دیگری از ناظم تا زمان وی [این داستان] به نظم درنیامده بوده و در واقع او بوده که برای نخستین بار این روایت شفاهی / مردمی را به حوزه ادب رسمی و منظومه‌سرای فارسی درآورده است» (ص ۴۷ و ۴۸). تأکید از نگارنده این سطور).

از این گفته می‌توان استنباط کرد که از نظر مصحح خط فاصل ادب «شفاهی / مردمی» یا ادب غیررسمی با حوزه ادب رسمی، مکتوب شدن یا غیر مکتوب بودن آنهاست. این نظر البته منطبق واقعیات این دو حوزه ادبیات نیست. زیرا آثار بسیاری را - اعم از شعر و نثر - می‌توان مثال زد که به‌رغم مکتوب شدن اما هنوز در حوزه ادب شفاهی یا غیر رسمی قرار دارند: سمک عیار، داراب‌نامه‌ها، اسکندرنامه نقالی، حسین کرد، و برخی از تحریرهای مختارنامه از میان آثار منثور، و حیدریبگ و سنمبر، فلک‌نازنامه و داستان حسین‌آباد از آثار منظوم، از جمله این آثار هستند. آنچه این آثار را از حوزه ادب رسمی متمایز می‌کند، ساختار و لحن آنهاست. برای مثال می‌توان تحریرهای ساده بختیارنامه را با تحریرهای مصنوع و مزین آن مقایسه کرد. بنده این موضوع را در جای دیگر به شرح باز گفته است^۱، از این رو در اینجا به همین مختصر بسنده می‌کند.

- یکی از ویژگی‌های سبکی منظومه را کاربرد «ی» به جای کسره اضافه دانسته و اشاره کرده که «یکی از شاهنامه‌شناسان این کاربرد را از ویژگی‌های آثار نثر و نظم دوره فردوسی و یکی دو سده پس از آن دانسته است» (ص ۴۷ و ۴۸). بنده اضافه می‌کند که این کاربرد در داستانهای ادب عامه که در دوره صفویه به بعد تحریر شده‌اند بسیار رایج است.^۲ این کاربرد هنوز هم در لهجه اصفهانی به چشم می‌خورد مانند «پلی خواجه» به جای «پل خواجه».

- حذف صامت «د» از پایان برخی کلمات را که در این منظومه وجود دارد، مانند «زدن»، «رفتن»، «کردن» به جای زدن، رفتند، کردند و نیز استفاده از «طهماسب» به «طهماسب» را با این موضوع در سبک خراسانی و بعضی از اشعار سبک عراقی پیوند داده است. به گمان بنده

۱. نک: «درباره ادبیات شفاهی»، کتاب ماه کودک و نوجوان، شماره‌های ۹۱-۹۳.

۲. نک: الف. دو روایت از سلیم جواهری، به کوشش مجید جعفری (قنواتی)، تهران، مازیار، ۱۳۷۷ (در مقدمه کتاب شواهد فراوانی از متن نقل شده است). ب. ایومسلم‌نامه، به روایت ابوطاهر طرطوسی، به اهتمام حسین اسماعیلی، تهران، معین، قطره، انجمن ایران‌شناسی فرانسه، ۱۳۸۰، ص ۱۷۷ (آقای اسماعیلی در این صفحه شواهدی را نشان داده است).



دیوان اشعار شیخ امین‌الدین محمد بلیانی،
مقدمه و تصحیح و توضیح کاووس حسن‌لی -
محمد برکت، تهران، فرهنگستان هنر، چاپ
اول، ۱۳۸۷ش، ۳۰۸ص.

کریم کتابیار

امین‌الدین بلیانی کازرونی، از مشایخ تصوف ناحیه فارس
در سده هفتم و هشتم قمری است که نسبش به ابوعلی
دقاق می‌رسد. از خاندان بلیانی در فارس افراد سرشناسی
در نسلهای پیش و پس وی برخاسته‌اند که وی یکی از
نامبردارترین و تأثیرگذارترین آنهاست. درباره همین
امین‌الدین است که حافظ در قطعه‌ای، چنین سروده است:

به عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحاق

به پنج شخص، عجب ملک فارس بود آباد...

دگر بقیه ابدال، شیخ امین‌الدین

که یمن همت او کارهای بسته گشاد

او را بجز آثاری به نثر مانند بدایةالذکرین، چندین
تربیت‌نامه و جامع‌الدعوات لاهل الخلوات، دیوانی است به
فارسی و عربی که تاکنون مورد استفاده و استناد تنی چند
از پژوهشگران ایرانی قرار گرفته است. از آن جمله می‌توان به
دکتر ذبیح‌الله صفا اشاره کرد که در تاریخ ادبیات سترگ خود،
با مطالعه نسخه منحصر به فرد دیوان بلیانی، برای اولین بار
به تفصیل جنبه شاعری او را مورد بررسی قرار داد (تاریخ
ادبیات در ایران، ج ۳، بخش دوم، ۸۶۸-۸۸۶). صفا درباره
بلیانی به مأخذی بسیار ارزنده نیز اشاره می‌کند موسوم به
مفتاح‌الهدایة و مصباح‌العناية و از اینکه نتوانسته نسخه آن را
در کتابخانه اسعد افندی مطالعه کند اظهار تأسف می‌نماید.
این کتاب خوشبختانه به تصحیح متن‌شناس و سندپژوه
خبیر و پژوهشگر مطالعات کازرون‌شناسی، آقای عمادالدین
شیخ‌الحکمایی به سال ۱۳۷۶ش و بار دیگر به کوشش
شادروان دکتر منوچهر مظفریان در ۱۳۸۰ش منتشر شد.
مفتاح‌الهدایة در واقع تلخیصی از جواهرالامینیة محمودبن
عثمان کازرونی است که خود آن را گزینش کرده است. او در
این گزینش پانزده فصلی، سیرت شیخ و مرادش، امین‌الدین
بلیانی را باز نموده که از این نظر بسیار گرانبهاست.

امین‌الدین که دارای نفوذ معنوی - اجتماعی و مقام بلند
شخصیتی در نظر اهالی سیاست و قدرت عصر بوده، به سال
۷۴۵ق درگذشت و در همان خانقاهی که خود بنا کرده بود
دفن شد. تک‌نسخه دیوان او در مجموعه‌ای در کتابخانه ملی

این موضوع در منظومه مورد بحث بیش از هر چیز به
استفاده از زبان گفتاری مربوط می‌شود این کاربرد ویژه
آثار منظوم نبوده و آثار منثور ادب عامه نیز رایج است.
علاوه بر این در بسیاری از مناطق لرنشین و جنوب ایران،
مردم «لهراسب» و «طهماسب» را با حذف «ب» به صورت
«لهراس» و «طهماس» تلفظ می‌کنند.

مصحح با استناد به ابیات پایانی بخش اول منظومه
که نام پادشاهان ذکر شده است احتمال قوی داده که
منظومه پس از مرگ شاه عباس سروده شده است. زیرا
«ناظم به هنگام برشمردن شاهان و بزرگان در گذشته
پیشین در ترتیب پادشاهان معاصر خویش پس از خاقان
خلد آشیان (شاه اسماعیل صفوی) و شاه تهماسب از شاه
عباس نام می‌برد» (ص چهل و یک). اگر بخواهیم فقط بر
اساس همین نسخه داوری کنیم حدس نویسنده، حدسی
قریب به واقعیت خواهد بود. اما در نسخه مکتبخانه بی‌تی
وجود دارد که به نادر اشاره می‌کند و از این رو در مقابل
این داوری قرار می‌گیرد:

کجا رفت نادر به آن تخت [و] تاج

که بر دین اسلام بدادی رواج

نکات مختصری که بیان شد به هیچ رو از ارزش
سترگ کار مصحح نمی‌کاهد و باید قدردان وی بود که
این متن را با وسواس فراوان و مقدمه‌ای جامع آماده چاپ
کرده است.

اما نکته پایانی درباره اقدام شایسته مرکز پژوهشی
میراث مکتوب است که در ابتدای نوشته از آن به عنوان
فال نیک یاد شد. همان‌گونه که فهرست آثار منتشر شده
این مرکز نشان می‌دهد، تا پیش از چاپ این رساله،
این مرکز توجهی به آثار ادب عامه نمی‌کرده است.
این بی‌توجهی در نشریات آن نیز بازتاب یافته است.
فی‌المثل در گزارشی که با عنوان «کارنامه فهرست‌نگاران،
نسخه‌پژوهان و مصححان» (آثار منتشره از مهرماه ۱۳۸۶
تا اسفندماه ۱۳۸۷) در شماره ۳۳ گزارش میراث چاپ
شده است، نشانی از کتاب دو روایت از سلیم جواهری
که به تصحیح این بنده منتشر شده است وجود ندارد.
نگارنده امیدوار است انتشار رستم‌نامه آغازی برای انتشار
سایر متون ادب عامه توسط این مرکز باشد.

پاریس به شماره ۸۱۶ - ضمیمه از گنجینه نسخه‌های فارسی یافت می‌شود که شامل کلیات سعدی در متن و خمسه نظامی و دیوان مورد گفتگو در حاشیه صفحات است.

تاریخ کتابت این نسخه، چنانکه مصححان محترم دیوان بلیانی به درستی اشاره کرده‌اند، ۷۸۶ ق است و نه ۸۱۱ ق که تاریخ بخشی موسوم به «مناظرات خمس» است که بعدها به مجموعه اضافه شده است. این دیوان ۲۸۷۱ بیت دارد و شامل ۱۶۴ غزل فارسی، سیزده غزل عربی، ده غزل ملمع، هشت قصیده فارسی، سه قصیده عربی، دو مثنوی، هشت مسمط، ۳۴ رباعی، چهار قطعه فارسی و یک ترجیع‌بند است.

نظم حاکم بر نسخه خطی دیوان صرفاً به ترتیب قالب اشعار نیست بلکه چینش موضوعی - قالبی دارد به این شرح:

- بخش اول: سروده‌هایی در پیوند با ذکر «لااله الاالله»
- بخش دوم: سروده‌های عربی و ملمع
- بخش سوم: غزلهای
- بخش چهارم: رباعیات

مصححان برای سهولت مراجعه به دیوان، نظم فوق را بر هم زده و اشعار را به ترتیب قالبهای شعری کنار هم چیده‌اند که متداول دیوانهای چاپی است. اما برای حفظ سندی حاکی از محل اصلی هر شعر در نسخه خطی کتاب و ترتیب آن، شماره ترتیب هر شعر را در قلابی بالای هر مورد قرار داده‌اند.

تخلص شیخ بلیانی بر اساس این دیوان - که ظاهراً کامل است و نقضی ندارد - «امین»، «امین بلیانی»، «امینی» و «امین نسایی» (اشاره به نسا، شهری در خراسان که اجداد امین‌الدین در آن می‌زیسته‌اند) است.

تلاش آقایان حسن‌لی و برکت در تصحیح کتاب به شکلی نسبتاً مطلوب، ستودنی است. ایشان با به دست آوردن میکروفیلم نسخه پاریس که در ایران نسخه‌ای از آن وجود ندارد و با تصحیح آن با دقتی درخور، اینک یکی از دواوین شعرای شیراز در سده هشتم قمری را در اختیار پژوهشگران قرار داده و به روشن‌تر شدن فضای ادبی این شهر مهم عصر پس از مغول در تاریخ ادب فارسی کمک کرده‌اند. مقدمه ایشان مشتمل بر این عناوین است: شیخ امین‌الدین کیست؟/ باورهای امین‌الدین در آینه سروده‌هایش/ نگاهی به دیوان اشعار امین‌الدین بلیانی/ حذف «را»/ التزام/ واژه‌های ویژه (مانند شنگانه، ترانه، دیک، آشانه، سرجوش، خاشه

روب، تندانه و...) [که این سه مورد اخیر، ویژگیهای سبکی و زبانی شاعر را بررسی می‌کند]/ نسخه خطی دیوان امین‌الدین بلیانی/ بی‌دقتی کاتب و دشواری تصحیح/ سخن پایانی و فهرست مآخذ مقدمه (هشت مآخذ).

در پایان مقدمه نیز تصویر صفحات نخست و پایانی نسخه پاریس قرار گرفته است تا نمونه‌ای باشد برای خوانندگان علاقه‌مند و مستندی برای ارزیابی منتقدان. برای نمونه فقط رقم کاتب و قرائت مصححان از آن مورد مقایسه قرار گرفت که نقضی نداشت؛ ولی قرار گرفتن «سره» (در جمله «قدس‌الله سره‌العزیز») داخل قلاب - که در این موارد معمولاً به معنی افزودن کلماتی از سوی مصحح متن است - دلیلی ندارد و ظاهراً سهوی باشد.

با آغاز متن دیوان، توضیحاتی نیز در پای صفحات دیده می‌شود که مواردی متعدد را شامل است از جمله بررسی قرائتهای دکتر صفا و اشتباهات او در بهره‌برداری از همین نسخه پاریس، اشاره به تصحیحات قیاسی و اینکه در چنین مواردی ضبط اصل نسخه چه بوده است، توضیحات لغوی، ترجمه ابیات عربی در مورد اشعار ملمع، و در یک مورد (ص ۲۰۷) مقابله غزل تصحیح شده و ثبت اختلافات آن با صورت مشابهی از آن در جنگی از اوایل سده نهم هجری.

بخشی هم پس از اشعار عربی دیده می‌شود شامل ترجمه آنها که صفحات ۲۸۴ تا ۲۹۴ را گرفته است و ترجمه هجده شعر عربی را به دست می‌دهد.

در صفحات ۲۹۵ تا ۳۰۸ از کتاب نیز «سروده‌های الحاقی» آمده که عبارت است از ۶۶ فقره شعر که اغلب آنها رباعی است و در نسخه جنگ بتخانه، محفوظ در کتابخانه مجلس به شماره ۱۳۲ مجموعه اهدایی طباطبایی تدوین شده در سده یازدهم، به نام امین‌الدین ثبت شده است. وجود این ابیات به این صورت در جنگی از عصر صفوی از شاعری که دیوان وی بسیار کمیاب بوده مغتنم است، ولی توجیهی بر عدم پیگیری و مأخذیابی آنها در منابع دیگر رباعیهای فارسی نیست. چنانکه بسیاری از این رباعیها از آن سرایندهگان مشهور فارسی است و اگر جستجویی دقیق انجام می‌شد، انتساب تعدادی از آنها به امین مردود اعلام می‌گردید. از آن جمله رباعی شماره ۶۵ که صراحتاً نام سراینده‌اش (افضل‌الدین کاشی) در مصرع دوم آن آمده است: «افسوس افضل! که فضل نتوان خوردن» و تعدادی دیگر که مجال بحث آنها در اینجا نیست. ■



سیره نبوی اروایت داستانی، ترجمه پارسی ذرّوة‌العلیاء، منسوب به ابوالحسن بکری، ترجمه بهاء‌الدین کازرونی، به کوشش رسول جعفریان، تهران، علم، ۱۳۸۸ش.

علیرضا ذکاوتی قراگزلو



جغرافیایی نشانی از آن را نمی‌توان یافت بدین ترتیب نباید کسی از اینکه با اسامی و وقایع ساختگی مواجه می‌شود تعجب و اظهار شگفتی نماید» و هوشمندانه می‌افزاید: «در واقع این قبیل نوشته‌ها را [یعنی متون نقلی با ظاهر تاریخی را] فقط می‌توان داستانی خواند نه دروغ... زیرا اساس کار و هدفی که نویسنده این قبیل آثار در نظر دارد متفاوت با یک کار تاریخی درست و اصیل است. مهم آن است که توجه داشته باشیم این گونه ادبیات در تاریخ تمدن اسلامی پذیرفته شده...» (ص ۱۴).

بدیهی است امروز احتمال اینکه کسی این‌گونه کتابها را مستند فرض کند و مدرک قرار دهد تقریباً صفر است. اما در عین حال نویسنده کتاب چند جا تذکر داده که فی‌المثل این مطلب درخور مقام یقین حضرت رسول نیست؛ یا اینکه پنهان شدن جن درون بت و سخن گفتن از زبان او معقول نیست؛ و نیز از خدا می‌طلبد که هرگاه در تقریر سخن و نقل اخبار کم و زیاد و نقصان و غلطی راه یافته، بر او ببخشد (ص ۱۵).

طبق آنچه در عنوان کتاب آمده، این کتاب ترجمه‌ای است از ذرّوة‌العلیاء فی سیره‌المصطفیٰ منسوب به ابوالحسن بکری (قرن پنجم) که در قرن هشتم توسط بهاء‌الدین کازرونی (از مریدان طریقه ابواسحاق کازرونی) به پارسی نقل گردیده است. اما همچنانکه از مقدمه کتاب تلویحاً — بلکه تصریحاً — پیداست، خود آقای جعفریان هم در اینکه ذرّوة‌العلیاء چه بوده و این کتاب چگونه ترجمه‌ای است، نظر تردیدآمیز دارند و همان تعبیر بنده که کتاب را یک متن نقلی ارزیابی می‌کنم به واقع نزدیک‌تر است.

طبق تشخیص محقق محترم کتاب، دو تحریر یکی نزدیک به مذاق سنی و یکی نزدیک‌تر به مسلک شیعی از این کتاب هست. نویسنده کتاب سنی‌متشیع است (مانند نویسنده ابومسلم‌نامه). تشیع در معنای قدیم یعنی محبت خاندان پیغمبر و عقیده به افضلیت علی (ع) و این همان روند شیعی شدن ایران است که به مرور تاریخ خصوصاً بعد از مغول، جریان خودش را داشت و به عقیده بنده هرگاه شمشیر شاه اسماعیل هم نمی‌بود ایران داشت به تدریج شیعی می‌شد و فقط صفویه این پروسه را تسریع کردند و البته شکل خاصی دادند.

اما تشیع و مسلمانی حاکم بر این کتاب، عامیانه

جناب رسول جعفریان، مورخ بصیر و متبع خبیر از معدود کسانی است که مطالعات گسترده و عمیق در تاریخ اسلام و تشیع دارد و آثار فراوان چه در موضوعات جزئی و مشخص و چه در موضوعات کلی تاریخی پدید آورده یا تصحیح و نشر کرده است و نیز آشنایی وسیع با متون چاپی خطی خصوصاً تاریخی دارد، به‌ویژه در سیر تحولات تاریخی شیعی صاحب‌نظر است. حال چنین محقق‌ی به چاپ یک متن داستانی (دقیقاً: نقلی) از سیره نبوی پرداخته که در مجموع می‌توان گفت آن اثر هم ارزش جامعه‌شناسی تاریخی دارد و هم ارزش لغوی و زبانی، و البته طبق طبیعت متون نقلی جذاب و خواندنی هم هست.

در اینجا برای دفع دخل مقدر می‌گویم که آقای جعفریان مکرر یادآور می‌شود کتاب را به دیده تاریخ واقعی نباید نگریست و مشخصاً توضیح می‌دهد: «در جای‌جای این کتاب با اسامی افرادی برخورد می‌کنیم که هیچ پایه تاریخی ندارد بلکه بسیاری از اسامی تاریخی نیز تغییر شکل یافته در این کتاب ظاهر می‌شود. [...] از امکنه‌ای یاد می‌شود که در هیچ منبع

و در سطح فکر نقالی است. فضیلت عمدتاً در زور بازو است. همچنین کارها غالباً با نیروهای فوق طبیعی پیش می‌رود. ضمن اینکه در این کتاب حتی پیغمبر (ص) و علی (ع) از شیوه‌های عیاری در پیشبرد کارها استفاده می‌کنند. جالب این است که یکی از قهرمانان اصلی کتاب، عمروبن امیه ضمری است (که قهرمان داستان رموز حمزه می‌باشد) و البته شخصیت تاریخی بوده و به امر پیغمبر یک مأموریت بسیار مهم به انجام رسانده است (نک: سیرت رسول‌الله، فهرست اعلام). او مردی بی‌باک و چالاک بوده و در ذهن نقالان به الگوی عیاران تبدیل شده است. گذشته از آن در این کتاب از «دوندگان» هم یاد می‌شود که همان «صعالیک» در ادب عربی است و از «تأبط شراً» نام برده شده. گذشته از اینها به نوجه عیاران دیگر در این کتاب بر می‌خوریم با همان توصیفات مخصوص داستانهایی از قبیل رموز حمزه و اسکندرنامه منوچهرخان حکیم که این دو در عصر صفوی به قلم آمده. اتفاقاً طبق این داستانها اسکندر و عیارانش و نیز قهرمانان رموز حمزه برای اسلام شمشیر می‌زنند گرچه کارهای ناپسند هم می‌کنند. انتظارشان از دشمنان فقط بر زبان آوردن شهادتین است. در کتاب مورد بحث ما نیز تقریباً وضع همین است. البته نظر به حضور داستانی پیغمبر (ص) و علی (ع)، نقال قدری عنان خود را نگه داشته و همه جا افسارگسیخته نرفته است (نک: صفحات ۵۰۴ به بعد).

در هر حال، همچنان که محقق کتاب اشاره کرده‌اند، قصاصان که پیش‌درآمد نقالان هستند، در تاریخ اسلام چهره‌ای مطلوب نداشته‌اند و لذا هم از آغاز فقیهان و محدثان راستین، قصاصان را رد می‌کرده‌اند. پس خواننده هیچ‌گاه نباید در این کتاب جز به دید کتاب قصه بنگرد. البته از این‌گونه کتابها که نوع خام و پیش‌رس رمان تاریخی هستند، نوعی فلسفه تاریخ عامیانه و نتیجه‌گیریهای عوامانه هم می‌توان به دست آورد. حتی محقق کتاب معتقد است: «نویسنده داستان با درایت تمام، داستانی را برای القای آنچه در پی بیانش بوده انتخاب کرده است.» برای مثال در ارائه تصویری از جنگ و اهداف آن در صدر اسلام، می‌نویسد: «مهاجر و انصار برخاستند و به منزل خود رفتند و کارسازی سفر و جنگ کردند زیرا که غذا کردن پیشه ایشان است و سبب روزی.

و فتوح ظاهر و باطن ایشان گشته بود و حق سبحانه و تعالی مشقت جهاد بر ایشان آسان کرده بود چنانکه تجار به بحر و بر روند برای فایده دنیا. ایشان تجار آخرت بودند و سود هر دو سرا می‌کردند» (ص ۲۶ مقدمه).

نمونه دیگر که از صحت تشخیص پدیدآورنده کتاب به دست داده شده، این است: «در روزگار ما سنگ را نمی‌پرستند الا درم و دینار را می‌پرستند و سر پیش سلطان بر زمین نهند و هر جا ابلهی پیدا شود که شیطان در تن او درآید و کشفی یا خرق عادت از وی مشاهده کنند او را ولی خدای تعالی می‌دانند و حاکم و متصرف خود می‌شناسند و مردم عاقل و حکیم به او تندی می‌کنند و قصد کشتن او می‌کنند» (ص ۲۷ مقدمه).

این نکته را هم باید توجه داشت که از چهار نسخه خطی مهم کتاب، دو نسخه مورد استفاده مصحح محترم بوده: یکی مورخ ۸۱۸ ق دیگری — که متأخرتر است اما خواناتر و بهتر بوده — مورخ ۱۰۶۵ ق می‌باشد (نک: ص ۸۴) و به نظر می‌آید به سفارش یک محفل زرتشتی مآب تحریر شده باشد (این حدس نویسنده مقاله است).

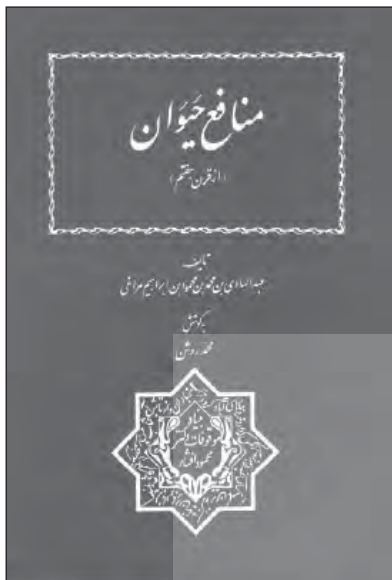
اما از ناحیه عقیدتی، همچنانکه مصحح کتاب اشاره نموده است، مؤلف (یا همان نقال) صوفی است: خلقت به خاطر محمد (ص) و علی (ع) بوده و آن دو نور واحدند. همه بجز اولیا یک شخص‌اند و ولی‌الله روح همه است و جان همه در دست قدرت اوست (ص ۲۱ مقدمه). لذا در این کتاب همه مشکلات به دست علی (ع) حل می‌شود (همان‌جا). حتی جانوران مجبول به محبت مصطفوی‌اند. آدمهایی که به ظاهر عداوت می‌ورزند به باطن عاشق جمالی و کمال محمدند لیکن غافل‌اند (ص ۲۸ مقدمه). محمد خاتم انبیا و علی خاتم اولیا است.

به لحاظ اخلاقی در این کتاب کلاً هدف وسیله را توجیه می‌نماید و حق با آن کسی است که پیروز است گرچه معمولاً حق واقعی پیروز می‌شود. شیوه عمل پهلوانان شرک و قهرمانان طرف مقابل به ظاهر خیلی با هم فرق ندارند. قتل و غارت و تعرض و دروغ و دغدغه در حرب جایز است و مال کافر بر مسلم از شیر مادر حلال‌تر. فضا همان فضای داستان عامیانه ایرانی می‌باشد و حتی شاید بتوان گفت در داستانی مثل سمک عیار ارزشهای اخلاق جوانمردی بارزتر و زبان پاک‌تر می‌باشد



منافع حیوان، عبدالهادی بن محمد بن محمود بن ابراهیم مراغی، به کوشش محمد روشن، تهران، موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۸ ش.

مصطفی ذاکری



یکی از مباحثی که در قدیم بینابین علم طب و علوم غریبه قرار داشت و در هر دو علم مورد بحث واقع می‌شد خواص اشیا اعم از معدنی و نباتی و حیوانی بود که برخی از این خواص ذکر داروهای بود که برای انواع بیماریها مفید می‌دانستند و برخی دیگر خواص ظاهراً غیرطبیعی بود که گویی جنبه جادویی و افسونی دارد. مثلاً در حیات‌الحيوان دمیری می‌گوید: اگر سر گرگ را در برج کبوتر بیاویزند گربه و جانوران دیگری که مزاحم کبوترانند بدان برج نزدیک نمی‌شوند و اگر قوزک راست آن را بر سر نیزه کنند تا زمانی که بر سر نیزه باشد هیچ جمعیتی قادر نخواهد بود بدان دست یابد و اگر چشم راست گرگ را کسی بر خود بیاویزد از شرّ دزد در امان خواهد بود و اگر کسی بسیار بر پوست گرگ بنشیند از قولنج در امان خواهد شد. و از این قبیل فراوان است و پیداست که این امور را نمی‌توان تحت آزمایش علمی درآورد و لذا صحت آنها مشکوک است.

اما درباره حیوانات مهمترین و قدیمترین نوشته‌ها متعلق به ارسطوست که پنج کتاب و رساله در این زمینه نوشته است که برخی از آنها در قدیم به عربی نیز ترجمه شده است و آنها عبارت‌اند از: ۱. تاریخ حیوان، ۲. اجزای حیوان (یعنی اعضای بیرونی چون دست و پا و سر و

و این چه‌بسا به تفاوت زمان تحریر یا تقریر دو قصه بر می‌گردد که یکی پیش از مغول و دیگری بعد از مغول به قلم آمده است.

عشق انسانی به شیوه داستانی میان پسر و دختری هر دو رزم‌آور اتفاق می‌افتد (مقداد و میاسه، ص ۴۱۶ به بعد) در اینجاست که عبارت پرخون و جاندار زیر را می‌خوانیم:

«عاشق را همیشه دل گواهی می‌دهد که معشوقه او را می‌خواهد و این گواهی بیشتر راست است زیرا که عشق و محبت همیشه مشترک می‌باشند میان عاشق و معشوق. لیکن یکی را عاشق می‌گویند از جهت آنکه طاقت ندارد عشق را پنهان کند و آن که طاقت دارد او را معشوق گویند (ص ۴۱۵).

از جمله زیباترین صحنه‌های کتاب خواستگاری خدیجه (س) است از محمد (ص) که ما خواننده را به صفحات ۱۶۶ به بعد کتاب ارجاع می‌دهیم. محمد که قهرمان داستان این کتاب است، مورد طعن و تعریض ابوجهل قرار می‌گیرد که یتیم و فقیر است. محمد (ص) مصمم می‌شود که سرپای خود بایستد و سیر ماجراها او را به آشنایی با خدیجه علیه‌السلام می‌کشاند (ص ۱۴۹) این قسمتها سخت گیرا و دل‌انگیز است.

در هر حال اینها دیدگاه اقشاری از عوام و عامه در قرن هشتم بوده است و اگر بخواهیم سرگذشت اندیشه‌ها را بررسی کنیم یا دست‌کم گذشته خود را بشناسیم ناچار از ژرفکاوی در این قبیل کتابها نیز می‌باشیم.

دو نکته انتقادی: کتاب سرشار از اغلاط چاپی است و هرگاه توسط خود مصحح محترم بازنگری گردد برای چاپهای بعدی کمال و جمال بیشتری خواهد یافت. دیگر، لزوم تهیه فهرستی از کلمات و عبارات و تعبیرات خاص کتاب است که به لحاظ زبانی ارزش دارد و می‌باید به دقت فیش‌برداری و تنظیم گردد. توفیق بیش از پیش مصحح و ناشر را خواهانیم.



چشم و غیره و اجزای درونی چون خون و بلغم و پیه و زهره و شیر و غیره)، ۳. حرکت و جنبش حیوان، ۴. پیش روی حیوان (حرکت به جلو)، ۵. تولید نسل حیوان.

ولی کتاب دیگری هم منسوب است به ارسطو تحت عنوان «صفات حیوانات» (به عربی: نعوت الحیوانات) که در حقیقت مجعول است و از ارسطو نیست. حاجی خلیفه در کشف الظنون (ج ۱، ستون ۶۹۶) نوشته است که ارسطو نیز کتابی دارد به نام نعت الحیوان الغیر الناطق و ما فیہ من المنافع و المضارّ (یعنی وصف جانور غیر ناطق و منافع و زیانهای که در آن وجود دارد) و عبدالرحمن بدوی در مقدمه خود بر کتاب اجزاء الحیوان ترجمه یوحنا بن البطریق (ص ۳۲) سه نسخه از آن را در کتابخانه احمدیه تونس و موزه آسیایی لنینگراد (سن پترزبورگ، که شاید ملخص آن باشد) و نسخه مختصر شده آن در موزه بریتانیا (به شماره ۲۷۸۴ شرقی در ۲۵۸ برگ) را معرفی کرده است و علامه قزوینی هم در مقدمه کتاب مورد بحث ما یعنی منافع حیوان (ص ۲۸) از نسخه دیگری از آن در کتابخانه ملی پاریس خبر داده است که ظاهراً عبدالرحمن بدوی از آن خبر نداشته است یا شاید خیرداشته ولی آن را کتاب دیگری دانسته است و بدوی می گوید این کتاب از مصادر رسائل اخوان الصفا در بخش مخصوص حیوان بوده است.

علامه قزوینی مؤلف کتاب عربی منافع الحیوان را - که مصدر اصلی کتاب مورد بحث ما یعنی منافع حیوان بوده است - ابوسعید عبیدالله بن جبرئیل بن عبیدالله بن بختیشوع (متوفی چهارصد و پنجاه و اند هجری) دانسته است (ص ۲۹ مقدمه منافع حیوان) ولی بدوی اشاره ای بدین امر نکرده است. ضمناً در نسخه موجود در موزه بریتانیا نام این مؤلف اشتباهاً عبدالله بن جبرئیل آمده است ولی در نسخه پاریس به درستی عبیدالله ذکر شده است و این دو نسخه چنانکه ذکر شد هر دو اختصاری است از کتاب نعت الحیوان که عبیدالله بختیشوع ترجمه کرده بوده است و نام این مختصرکننده ذکر نشده است. اما درباره منافع و مضارّ جانوران کتب دیگری به عربی و فارسی موجود است که اهمّ آنها عبارت است از: اول کتاب معروف عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات (یعنی عجایب بر و بحر و معدنی و نباتی و حیوانی)

تألیف زکریابن محمدبن محمود انصاری قزوینی (متوفی ۶۸۲ ق) که به فارسی و آلمانی و انگلیسی و ترکی هم - جزئاً یا کلاً - ترجمه شده است و این دانشمند کتاب معروف دیگری هم دارد به نام آثار البلاد و اخبار العباد که به فارسی هم ترجمه شده است. دوم کتاب بسیار معروف حیاة الحیوان الکبری از شیخ ابوالبقاء کمال الدین محمدبن موسی بن عیسی دمیری (از اهالی دمیره مصر متوفی ۸۰۸ ق) که آن نیز چند بار به فارسی ترجمه شده است از جمله ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی که برای سلطان سلیم خان انجام داده و در آن مطالبی افزوده است (کشف الظنون، ج ۱، ستون ۶۹۷) و من نیز نسخه خطی کتابی را دارم به نام خواص الحیوان که ترجمه مختصر شده حیاة الحیوان است با حذف حشوها و زوائد و ذکر نام فارسی و ترکی حیوانات بعد از نام عربی آنها که به دستور میرزا محمد ابراهیم بن صدرالدین محمد در زمان شاه عباس دوم و برای او ترجمه شده است. ضمناً از کتب بسیار مهم در این رشته باید از کتاب الحیوان جاحظ نام برد که مانند کتب فوق از آثار ارسطو و جالینوس استفاده کرده است.

اما کتاب مورد بحث ما یعنی منافع حیوان چنانکه در مقدمه آن (ص ۴۴) ذکر شده است و در بالا توضیح داده شد ترجمه از عربی است که منبع و مصدر آن را علامه قزوینی منافع الحیوان ترجمه عبیدالله بن بختیشوع و مختصر شده به وسیله دیگری دانسته است که بر آن حکایات و خواص حیوانات از کتب دیگر افزوده (ص ۴۵) و در چهار مقاله تنظیم شده است مقاله اول راجع به انسان است و منافع مرد و زن مقاله دوم درباره چهارپایان و وحوش و بهایم و مقاله سوم درباره پرندگان بزرگ و کوچک و مقاله چهارم درباره حشرات است که در متن کتاب عنوان مقاله سوم در صفحه ۱۲۹ ذکر نشده و چنین پیداست که مقاله دوم شامل جانوران دریایی هم بوده است و همچنین عنوان مقاله چهارم در صفحه ۱۶۰ نیامده است و آن شامل خزندگان و حشرات است که نام خزندگان ذکر نشده است.

اصل این کتاب در ابتدا به وسیله مرحوم علامه قزوینی کشف شد که در سال ۱۳۱۰ خورشیدی بنا به درخواست و هزینه وزارت معارف (که بعداً به نام وزارت فرهنگ خوانده شد) عکس نوزده نسخه را از کتابخانه های مختلف



مغرب‌زمین تهیه کرد و در ۱۳۱۵ به ایران فرستاد و از آن جمله عکس ۹۷ صفحه از این کتاب است که دارای تصاویر رنگی بوده است و از یک شرکت فرانسوی که در کار تهیه عکس اسناد و مدارک صنعتی و تاریخی و فروش آنهاست خریداری کرده بود و به گمان او حدود پنج‌ششم یا شش‌هفتم کل این کتاب را شامل می‌شد. این نسخه نفیس در کتابخانه خصوصی یک میلیونر امریکایی به نام پیرپونت مرگان بود که وی از یکی از عتیقه‌فروشان فرانسوی خریداری کرده بود و او نیز این کتاب را به وسیله یکی از خویشان خود در تهران در حدود ۱۲۹۰ شمسی تهیه کرده بود.

علامه قزوینی فقط توانسته بود عکس همین ۹۷ صفحه را تهیه کند ولی آقای محمد روشن که این کتاب را پاکت‌نویس و منتشر کرده است، در سال ۱۳۸۶ متن کامل این کتاب را به وسیله آقای محمود امیدسالار از امریکا در ۸۷ برگ پشت و رو به دست آورد یعنی کتاب در حقیقت در ۱۷۴ صفحه است که مرحوم قزوینی ۹۷ صفحه آن را به دست آورده بود و بقیه آن یعنی ۷۷ صفحه دیگر به عنایت آقای امیدسالار بازیافت شد. اما آقای امیدسالار عکس چهاربرگ دیگر از این کتاب را بعداً برای آقای روشن فرستادند که درباره منافع یحیوم و بوم (یعنی جغد) و کلنگ و کبوتر است که در صفحات ۳۷۳ تا ۳۷۶ کتاب عکس رنگی آنها چاپ شده است و دو عکس اول با عکسهای ارسالی مرحوم قزوینی (که در صفحات ۲۵۵ و ۳۰۱ به عنوان جغد چاپ شده است) متفاوت است و عکس کلنگ حاوی مطالبی است که اصلاً در عکسهای قزوینی تحت عنوان کرکی (در صفحه ۳۱۷) چاپ شده است و عکس کبوتر حاوی مطالبی است علاوه بر مطالب مندرج در عکس ارسالی قزوینی (که در ص ۳۱۸ چاپ شده است) و این چهار عکس نشان می‌دهد که آقای امیدسالار آنها را از روی نسخه دیگری از این کتاب به دست آورده است، ولی مشخصات این نسخه را ذکر نکرده و معلوم نیست که آیا این نسخه کامل است یا فقط شامل همین چهار عکس بوده است و این نسخه در کجاست نیز معلوم نیست. علاوه بر آنها سه قطعه عکس رنگی کامل و زیبایی هم در صفحات ۳۷۰ تا ۳۷۲ چاپ شده است که به ترتیب مأخوذ از صفحات ۲۰۶ و ۲۵۸ و ۲۴۰ است که قبلاً به صورت سیاه و سفید چاپ

گردیده است و ظاهراً آقای روشن آنها را از اینترنت گرفته است (ص ۳۶۹) ولی جزئیاتی درباره چگونگی دریافت این صفحات رنگی از اینترنت ذکر نشده است و نمی‌دانیم چگونه فقط سه قطعه عکس از این کتاب در اینترنت بوده است و باقی کتاب مغفول مانده است.

ترتیب ذکر حیوانات در این کتاب آن است که ابتدا از ددان و جانوران وحشی آغاز کرده است چون شیر و پیل و کرگدن تا گراز و سپس جانوران چرنده و چهارپایان را آورده چون خوک و اسب و گاو و آهو و آنگاه سگ و گربه و چند جانور کوچک صحرائی چون راسو و خارپشت و موش و موش دشتی را ذکر می‌کند و بعد به سراغ پرندگان می‌رود که تعداد زیادی پرنده را دربرمی‌گیرد و آنگاه برخی جانوران آبی چون تمساح و سقنقور و سپس خزندگان و حشرات را در آخر شرح می‌دهد.

اما خط کتاب به قلم نسخ است (بجز عناوین که گاهی ثلث و گاهی کوفی است) و چون نقطه‌های کلمات را درست نگذاشته است خواندن آن دشوار است و به همین دلیل در متنی که آقای روشن ارائه کرده‌اند اشتباهاتی رخ داده است که فقط به چند نمونه بسنده می‌شود. در ص ۱۰۵ کلمه «ترب» را «تُرف» خوانده است (نک: ص ۳۷۹) که معلوم است ترب به ضم تاء معنی ندارد و به فتح تاء به معنای کشک است که مسلماً آب کشک نمی‌تواند معنای درستی داشته باشد و منظور آب ترب است و همچنین تخم ترب که تخم تُرف خوانده شده است در ص ۱۰۵ (یعنی ص ۲۶۵) و گمان می‌رود که آب برف در ص ۱۳۱ نیز همان آب ترب باشد.

در ص ۲۰۰ می‌نویسد: «خون مردم تا بخورد آن زن بر آن مرد شیفته گردد و چون زن به مرد دهد همان فعل کند» که به غلط چنین بازنویسی شده است: «و چون زن نمود دهد همان فعل کند» (ص ۵۳). در ص ۱۰۸ آرد حواری منظور آرد جواری است یعنی آرد ذرت (ص ۲۶۹) و این اشتباه در واژه‌نامه (ص ۳۸۰) نیز تکرار شده است برخی غلطهای چاپی هم مزید بر علت است مانند «موش ان» یعنی موشان (در ص ۷۰) «آرام به گیرد» به جای آرام بگیرد (ص ۴۶). نمایه واژگان هم حاوی واژگانی است که بسیار عام است و معلوم نیست چرا ذکر شده است مانند «آمدن» (ص ۳۸۱) و «بر سر قضیب» (ص ۷۶) و «بی چراغ» (ص ۱۶۸) و امثال آنها. در صفحه ۱۲

یادداشتی درباره مقاله جستاری در نسخه‌شناسی جنگ مرتضی قلی شاملو

پیروز سپاهی

در دو فصلنامه آینه میراث (شماره ۴۴، بهار و تابستان ۱۳۸۸) مقاله‌ای با عنوان «جستاری در نسخه‌شناسی جنگ مرتضی قلی شاملو» به قلم خانم فاطمه طالقانی به چاپ رسیده است. نگارنده این یادداشت، پس از خواندن مقاله نکاتی را شایان یادآوری دید که شماری از آنها به نویسنده مقاله برمی‌گردد و مسئولیت پاره‌ای موارد هم متوجه گردانندگان نشریه است.

در آغاز چکیده مقاله اشاره شده است که این جنگ «حاوی ۱۰۸ یادداشت و شعر یادگارگونه است» و سپس آمده است که «همچنین مطالب آن شامل مباحث عرفانی و حکمی، احادیث، حکایات، پند و اندرز، مسائل هندی نجوم پزشکی و اشعار است...» و باز در ادامه یادآور شده است که «این مجموعه دارای ۳۶ رساله ناشناس و ۶۳ اثر از نویسندگانی است که اسامی آنها در این جنگ ذکر شده است.»

با نگاهی گذرا به این بخش خواننده متوجه چند نکته می‌شود: نخست آنکه مجموع دو عدد یادشده (۳۶ و ۶۳) می‌شود ۹۹ در حالی که پیشتر شمار مطالب جنگ ۱۰۸ ذکر شده است. همین تفاوت خواننده را نگران میزان دقت علمی نویسنده و نوشته‌اش می‌کند و این نگرانی هنگامی بیشتر می‌شود که می‌بیند نویسنده در متن مقاله ۵۷ اثر مندرج در متن و ۲۱ اثر مندرج در هامش (در مجموع ۷۸ اثر) را فهرست کرده است. کدام عدد را باید پذیرفت؟ گفتنی است که استاد احمد منزوی در مقاله معرفی این اثر، که به صورت «پیشگفتار» بر چاپ فاکسیمیل آن هم آمده (نک ادامه)، تعداد آثار موجود در این مجموعه را ۷۰ اثر در متن و ۲۵ اثر در هامش (جمعاً ۹۵ اثر) شناسانده است.

دیگر اینکه مندرجات مجموعه در ابتدا «یادداشت و شعر یادگارگونه» (که معلوم نکرده است چگونه شعری است!) معرفی شده است. آیا رساله هفده صفحه‌ای

و ۱۳ سخن از کتاب حیات‌الانسان شده است که ترجمه حیات‌الحيوان دمیری است و این ترجمه چنانکه در بالا از کشف‌الظنون نقل شد از حکیم شاه‌محمد قزوینی است. آیا منظور آقای روشن ترجمه حیات‌الحيوان است که ایشان تصحیح کرده و قصد چاپ آن را دارند یا فقط حیات‌الانسان که در اصل کتاب حیات‌الحيوان دمیری با تمام حشو و زوائد آن فقط ده صفحه است و با حذف آنها سه چهار صفحه بیشتر نمی‌شود.

در خاتمه نکته‌ای را هم از یادداشت استاد بزرگوار جناب آقای افشار در صفحه سیزده مقدمه ذکر می‌کنم که ایشان درباره سودمندی این کتاب از جمله نوشته‌اند: «دستیابی به واژه‌های کنانه در چنین مواضع مفیدتر است از آنچه بر اساس منابع اروپایی به استخراج درمی‌آید.» ظاهراً منظور استاد این است که لغات و اصطلاحات علمی کهن که در این گونه کتابها آمده است از معادل فرنگی آنها و ترجمه تحت‌اللفظی آنها برای ما بهتر است و باید در رشته‌های علمی و مثلاً در جانورشناسی از آنها استفاده کنیم. البته این سخن درستی است اما در این کتاب تمام اسامی جانوران به فارسی با نام کنونی آنها تفاوتی ندارد و تقریباً هیچ لغت کهنه‌ای در این نامها دیده نمی‌شود و نکته دیگر آنکه کلمه کنانه به ضم کاف از لغات بسیار نادر و مهجور است و صحیح آن را معین در فرهنگ خود و دهخدا در لغتنامه به فتح کاف نوشته‌اند به معنای کهن و قدیمی و نمی‌دانم استاد ناگهان چرا این واژه نامستعمل را به کار برده‌اند. این لغت به گمان حقیر صورتی است از کهنانه که در قدیم به فتح کاف تلفظ می‌شد یعنی کهن‌گونه و قدیمی که به تدریج مخفف و تبدیل به کنانه شده است به فتح کاف که اگر امروز به کار می‌رفت ممکن بود به ضم کاف شود. چنانکه اصل آن یعنی کهن هم امروز به ضم کاف و فتح‌ها تلفظ می‌شود درست مانند کلمه سخن که در قدیم به فتح سین و ضم خاء بوده و اکنون به ضم سین و فتح خاء شده است. باری این چند نکته که ذکر شد به هیچ‌وجه از ارزش کار گرانبهای آقای روشن در تصحیح و بازنگاری این متن کهن نمی‌کاهد و باید از ایشان سپاسگزار بود که تمام هم خود را صرف احیای آثار بارزش مکتوب می‌نمایند.



«اختیارات ایام مجلسی»، یا رساله هشت فصلی «خواص شراب و آداب شراب‌خوری» (صص ۳۸۸-۴۱۶) را یادداشت باید دانست یا شعر یادگارگونه؟ با این همه، در پایان همین چکیده ۳۶ اثر این مجموعه به عنوان «رساله» معرفی می‌شوند. گویا منظور از عبارت «مسائل هندی نجوم» همان «مسائل نجوم هندی» باشد؛ گو اینکه منشأ تصور نویسنده از تأثیر نجوم هندی بر این چند متن کوتاه و نه چندان مهم نجومی هم چندان دانسته نیست.

بگذریم. غرض از نگارش این یادداشت نه ذکر نادرستیهای مقاله، بلکه یادآوری مهمی دیگر است که در ادامه بدان می‌پردازم.

پس از شناسایی «جنگ مرتضی‌قلی شاملو»، استاد ایرج افشار در مجله آینده (سال ۱۹، ۱۳۷۲: ۱۰۲۶-۱۰۳۲) معرفی این اثر و فهرستی از مندرجات آن را چاپ کرد و به بیان درست‌تر نسخه را شناساند. همزمان با راهیابی نسخه به کتابخانه مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، استاد احمد منزوی هم فهرستی برای آن فراهم آورد و در مجله کلک (شماره ۴۷-۴۸، بهمن و اسفند ۱۳۷۲: ۳۶-۴۶) به چاپ رساند. در سال ۱۳۸۲ این اثر به صورت فاکسیمیله چاپ شد که یادداشتی از استاد افشار (با عنوان «جنگ یا بیاض شاملو») و «پیشگفتار» استاد منزوی را به همراه داشت. این پیشگفتار به نوعی روایت کامل‌تر مقاله پیشین ایشان بود.

استاد نجیب مایل هروی هم در مقاله‌ای که نامۀ بهارستان (شماره ۹-۱۰، بهار - زمستان ۱۳۸۳ش، صص ۳۷۱-۳۷۴) چاپ شده است، در معرفی چاپ فاکسیمیله، گزارشی در باب خاندان شاملو، مرتضی‌قلی، و برخی ویژگیهای این جنگ آورده و در ادامه هم عمدتاً به یکی از مندرجات جنگ، دیباچه ظهیرای تفریسی، پرداخته است. خانم طالقانی مشخصات این مقاله را در منابع خود آورده است (همین‌جا بیفزایم که در متن، هنگام ارجاع به برخی منابع مورد استفاده، یک شماره و سپس شماره صفحه آمده که ظاهراً اولی شماره ردیف منابع ذکر شده در پایان مقاله است که در آنجا شماره‌گذاری نشده‌اند). نویسنده از متن این مقاله نقل مستقیم هم کرده است (نک ادامه).

خانم طالقانی در متن مقاله خود به مقاله منزوی در کلک هم اشاره کرده، اما از مقاله افشار (در آینده) و مقدمه‌های افشار و منزوی بر چاپ فاکسیمیله ذکری به میان نیاورده است؛ از این رو، یا از وجود سه نوشته اخیر بی‌خبر بوده و آنها را ندیده است یا آنکه دیده ولی چون نکته تازه‌ای در آنها نیافته یادکردشان را لازم ندانسته است. اما اشاره مکرر وی به چاپ فاکسیمیله نشان می‌دهد که مقدمه‌ها را دیده و چون در اولی افشار به مقاله خود در آینده اشاره کرده است، پس تنها این گمان باقی می‌ماند که چون از آنها بهره نگرفته پس خود را بی‌نیاز از ذکر آنها دانسته است. اما آیا به راستی چنین است؟ پیش از پرداختن بیشتر به این موضوع، لازم است به کشفی اشاره کنیم که ایشان ظاهراً بدان توفیق یافته‌اند. اگر ایشان در مقاله خود نسخه نویافته‌شان را بیشتر معرفی می‌کردند بی‌گمان حاصل قلمشان تازه و سودمند می‌شد. اما مقاله چنان تألیف شده است که خواننده در باب درستی این ادعا هم دچار تردید می‌شود.

نویسنده در ص ۳۷۱ پس از معرفی کوتاه نسخه خطی «جنگ»، موجود در دائرةالمعارف و چاپ آن (که سال چاپ را هم به جای ۱۳۸۲ به صورت ۱۳۸۳ آورده است) می‌نویسد: «به گمان احمد منزوی، جنگ مرتضی‌قلی، نسخه‌ای منحصر به فرد بوده است. اما نگارنده (یعنی خانم طالقانی) پس از پیگیریهای فراوان در شهرهای قم، اصفهان و تهران متوجه شد که نسخه دیگری از این جنگ در کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری به شماره ۲۹۳۱ موجود است.»

نخست این پرسش مطرح است که چگونه خانم طالقانی از گفته آقای منزوی در مورد «منحصربه‌فرد بودن نسخه» به جستجوی نسخه‌های دیگر آن برانگیخته شده است. با این همه اگر به راستی نسخه دیگری یافته است، موجب خوشحالی علاقه‌مندان است. اما این نویسنده محترم، پس از ذکر مشخصات نسخه دائرةالمعارف، مشخصات نسخه نویافته را هم آورده است و به دنبال اشاره به برخی نواقص نسخه دائرةالمعارف (که دست بر قضا افشار و منزوی هم بدانها اشاره کرده‌اند) از مزیت نسخه نویافته خبر داده است و اینکه در آن نوشته «نظم خاصی» وجود

دارد. نویسنده سپس به معرفی «جزء جزء این جنگ» پرداخته و اگرچه تصریح نکرده است که کدام نسخه، اما قراین (مثلاً شماره‌های صفحات رساله‌ها در مجموعه، که متفاوت با نسخه‌ی دائرةالمعارف است) نشان می‌دهند که منظور وی نسخه‌ی نویافته است. با این حال اینگونه هم نیست و فهرست یادکرد وی مربوط به همان نسخه‌ی چاپ شده است و تا حد زیادی رونوشت آنچه منزوی آورده است، البته با حذف و اضافاتی که در ادامه به مواردی از آنها اشاره خواهیم کرد. بنابراین آنچه او فهرست کرده است تفاوتی جدی با چاپ عکسی ندارد و مشخص نمی‌شود که مقصودش از «نظم خاص» چه بوده است! شاید منظور «نظمی دیگر (متفاوت)» بوده است، زیرا در فهرست کتابخانه‌ی سپهسالار (ج ۴، ص ۸۰)، جنگ مکشوفه‌ی وی به گونه‌ای معرفی شده است که هر چند مشابهت‌هایی با جنگ مرتضی‌قلی دارد (از جمله یکی بودن کاتب هر دو و نیز مطالب مشترک) اما، مطابق فهرست، تنها ۵۰ عنوان در متن و ۱۶ عنوان در هامش دارد؛ ضمن آنکه در دیباچه به شاه صفی پیشکش شده است. از این رو اینکه آن را نسخه‌ی دیگری از جنگ مرتضی‌قلی (تهیه شده به سفارش همین شخص، به تصریح دیباچه، و با ۷۰ عنوان در متن و ۲۵ عنوان در هامش) یکی بدانیم، دور از احتیاط می‌نماید.

چنانکه اشاره کردیم، فهرست نسخه‌ای که خانم طالقانی معرفی کرده است، در واقع رونوشت همان فهرست منزوی است یا اگر خوشبینانه بنگریم، می‌توان گفت - البته با شگفتی بسیار - که نوع فهرست‌نویسی وی مشابهت بسیار با کار آقای منزوی دارد، حتی در عبارتها و مقدار نقل شده از آغاز و انجام متن. مثلاً رساله‌ی شماره ۳ را منزوی چنین معرفی کرده است:

نامه از میرمحمدباقر داماد (د ۱۰۴۱ق / ۱۶۳۱م) به «یکی از فضلالی عصر خویش» که در آن با عتاب می‌گوید: «سخن من فهمیدن هنر است، نه با من جدل کردن و مباحثه نام نهادن...»

آغاز: عزیز من، جواب است، نه جنگ است، رحم‌الله من عرف قدره... نهایت مرتبه بی‌حیایی است که نقوش معطله... (مشترک، ۵/۸۸۰؛ چند نامه از او). (ص ۸-۱۳).

خانم طالقانی هم این نامه را دقیقاً به همین سان شناسایی و فهرست کرده است و نوشته‌اش تنها سال میلادی، یک «که» (پس از «فضلالی عصر خویش»)، یک ویرگول (پس از «جواب است»)، و ارجاع‌های درون دو کمان را ندارد، و البته شماره صفحات که به صورت «۹-۸» آمده است.

اما همواره هم اینگونه نیست و در چند مورد او مطالبی افزوده بر فهرست منزوی دارد که البته در یکی از آنها که ذیل اثر شماره ۴ آمده است، این افزوده‌ها جز پیریشان کردن ذهن خواننده، حاصلی ندارند. می‌نویسد (افزوده‌های میان دو قلاب از روایت منزوی است برای نشان دادن دستکاریها و تحریفها، یا توضیحی است از نگارنده این سطور. دیگر اینکه تمام موارد کاملاً وفادارانه نقل شده است، حتی در ذکر نشانه‌ها):

۴. نامه از «مولانا فیض دام [دامت] ظلّه» که بایستی فیض کاشانی (د ۱۰۹۱ق [۱۶۸۰م] باشد. به «آخوندی فیض دامت برکاته» که بایستی ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجانی (د ۱۰۵۱ق [د ۱۰۷۲ق / ۱۶۶۲م]) باشد [منزوی توضیحی درباره باجناب بودن این دو دارد]. هرچند این دعا با تاریخ کتابت (۱۰۶۹ق) درست در نمی‌آید [این جمله را منزوی ندارد. اما اینکه کدام دعا و چرا جور در نمی‌آید، توضیحی در میان نیست. ظاهراً منظورشان دعای «دامت برکاته» است که البته اگر تاریخ را نادرست نمی‌کردند مشکلی در میان نبود!] نخست از بیماریش می‌پرسد و در پایان غزلی پیشکش او می‌کند...

گمانم همین دو مورد برای نشان دادن میزان وامداری نویسنده به فهرست منزوی و ضرورت اشاره ایشان به بهره‌برداری از این نوشته کفایت می‌کند. ایشان در چند مورد مأخذ هم داده‌اند: اما اولاً به گونه‌ای که خواننده تصور کند برداشت خود او از مأخذ است و نه نقل قول مستقیم، و در ثانی با دستکاریهایی است که صرفاً به مغلوط کردن نقل انجامیده است. برای دیدن شباهتها و تفاوتها فقط یک نمونه را مثال می‌آوریم:

آقای مایل هروی در مقاله پیشگفته (ص ۳۷۳)



نوشته‌اند: «به اعتبار تاریخ خط، جنگ مذکور، صرفاً از وجه نستعلیق شکسته تحریری در سده یازدهم سزوار تأمل است.» خانم طالقانی این جمله را چنین استفاده کرده است: «به اعتبار تاریخ جنگ مذکور و صرفاً از وجه نستعلیق شکسته، تحریری از قرن ۱۱ سزوار تأمل است» (ص ۳۸۳). نمونه دیگر، بندی است که ایشان از نخستین سطور مقاله مایل هروی آورده‌اند و چندین غلط وارد آن کرده‌اند (ص ۳۶۹ مقاله را ببینید).

همچنانکه اشاره شد، ایشان مدعی است که نسخه دوم این جنگ را یافته و دیده است و فهرست ارائه شده هم از آن نسخه دوم است که بر نسخه اول برتریهایی دارد، از جمله اینکه «به هم‌ریختگی و پریشیدگی [برگها]» را ندارد. با این همه، ذیل عنوان «طرز تنظیم جنگ» که خواننده انتظار دارد درباره نسخه نویافته باشد، نسخه «آسیب‌دیده» و «وصالی شده» معرفی می‌شود که «ظاهراً... دارای جلد نفیسی بوده است که آن را جدا ساخته‌اند و همان اوقات موجب به هم ریختگی و گم شدن تعدادی از اوراق آن شده است» (ص ۲۸۳). این مورد اخیر از جمله آگاهی‌هایی است که در دو نوشته آقای افشار آمده است و البته نه در متن و نه در فهرست منابع مقاله خانم طالقانی، نشانی از آنها دیده نمی‌شود. دشوار بتوان پذیرفت که خانم طالقانی بدون آگاهی از نوشته آقای افشار به همان نکات و ظرایف و حتی حدس و گمانهای ایشان رسیده باشند. البته باید گفت ایشان گاه در نقل یافته‌های دیگران کم‌توجهی به خرج داده‌اند؛ مثلاً نوشته‌اند که محمد صفی از این اثر «به نامهای مجموعه، جریده یا مرقع یاد می‌کند». یکی از مهمترین نامهایی که در همان دیباچه آمده و استاد افشار هم اشاره کرده‌اند، «بیاض» است. این مورد را خانم طالقانی (شاید هم آگاهانه و برای رد گم کردن) از قلم انداخته است.

اما گذشته از مواردی که نویسنده از اشاره‌های تصریحی (یا تلویحی) نوشته‌های پیشین بهره جسته — ولی ادب نگارش تحقیقی را رعایت نکرده است — مواردی هم هستند که به نظر یافته‌های خود اویند (البته اگر در منابعی نباشند که نگارنده این یادداشت

ندیده است)؛ فهرست خطاطان و غلطهای کتابتی از این زمره‌اند، گو اینکه معلوم نیست چرا «ویژگیهای املائی» هم جزو غلطهای کتابتی لحاظ شده‌اند. گفتنی است که یکسان نوشتن حروف «ک» و «گ»، «ج» و «چ»، «ب» و «پ» تقریباً در همه نسخه‌ها دیده می‌شود، بنابراین نمی‌تواند ویژگی این نسخه تلقی شود. اغلب مواردی که زیر عنوان «ویژگیهای املائی» آورده، رسم‌الخطی است، به ویژه کشیدگی حروف و گذاشتن علامت بین دو مصراع یا دو بیت. ضمناً گذاشتن رکابه هم نه برای «زودیابی مطلب» است بلکه برای مرتب کردن اوراق از هم پاشیده به کار می‌آید.

نکته پایانی در باب مدعای دیگر ایشان است که نوشته‌اند این جنگ را (بر اساس نسخه نویافته) در دست تصحیح دارند. صرف نظر از اینکه تصحیح چنین مجموعه‌ای در بردارنده مطالب پراکنده و نه چندان مهمی با موضوعات مختلف از پزشکی و نجوم و ریاضی گرفته تا ادبیات، چگونه از عهده یک نفر — تا آنجا که یافته‌ام بدون پیشینه تصحیح یا پژوهش متون — ساخته است، این پرسش مطرح می‌شود که تصحیح و چاپ این جنگ — که صرفاً بر اساس علاقه شخصی فراهم آمده و اگر مزیتی بر آن مترتب باشد همانا خطوط به کار رفته در آن است (مطلبی که مایل هروی هم بدان اشاره کرده است) — چه نیازی را پاسخ می‌دهد.

در صفحات آغازین مجله تأکید شده که «آراء مندرج در نوشته‌ها الزاماً مورد تأیید آینه میراث نیست»، با این همه آیا نشریه مجاز به انتشار هرگونه ادعا و وعده بی‌پایه است؟ اگر فردی گمنام در لابلای نوشته‌اش ادعا کند که مثلاً مجموعه آثار ابن‌سینا را در دست تصحیح و چاپ دارد، آیا می‌توان با احاله مسئولیت به عهده نویسنده، این ادعا را چاپ کرد؟ پیشنهاد می‌شود این احاله مسئولیت نوشته به نویسنده، محدود به دیدگاههای نو و استنتاجهای علمی شود نه هرگونه ادعا. حتی در مورد ادعای کشف یک نسخه هم نباید از نویسنده خواست تا با ارائه تصویر صفحاتی از نسخه ادعای خود را مستند سازد.

پاسخ به نقد: عیار نقد در تاریخ اخترشناسی

سید محمد مظفری

در شماره ۳۱-۳۲ نشریه وزین گزارش میراث یادداشتی از این قلم تحت عنوان «شاهین و ترازو؛ نام پارسی دو ستاره» منتشر شده است. ناقد محترمی با نام «کیومرث نخستین» با هدف «تنویر اذهان خوانندگان» این نشریه مطلبی را قلمی نمود که در شماره ۳۴ همین نشریه به طبع رسیده است. موارد زیر در پاسخ به برخی شبهات مطروحه قلمی می‌گردد:

یک. چنانکه در یادداشت راقم آمده است، در میان نامهای پذیرفته شده رایج برای ستارگان، نام دو ستاره بتا و گاما از صورت فلکی عقاب به ترتیب «شاهین» و «ترازد» است؛ منابع مذکور در همان یادداشت که برای یک علاقه‌مند تاریخ نجوم بسیار آشناست، برای ناقد یا خواننده‌ای با ذهنی باز و نامشوش شکی برجای نمی‌گذارد که این مطلب به استناد نوشته‌های پل کونیتچ باز گفته شده است. آقای پل کونیتچ، که یک زبانشناس است، ردّ این نامها را در دو اثر نصیرالدین طوسی یافته و در نوشته‌های خود آورده است. آن دو اثر طوسی، یکی ترجمه وی از صورالکواکب صوفی است و دیگری باب آخر از رساله نام‌آشنای بیست باب در معرفت اسطرلاب که در آن به معرفی بیست ستاره اسطرلابی می‌پردازد که آن باب نیز مأخوذ از صورالکواکب است؛ بنابراین، آنچه که طوسی گفته تماماً برگرفته از میراث نجومی عبدالرحمن صوفی است.

یکی از جنبه‌های کار صوفی، که تاکنون بدان توجه نشده است، صورت‌پردازی(های) ایرانی است. دو نام «شاهین» و «ترازد» فارسی‌اند. فرضیه مطرح شده توسط راقم درباره صورت فلکی تخیل شده توسط ایرانیان به صورت میزان/ ترازو از پاسخ به پرسشهای زیر شکل گرفته است: پرسش نخست آنکه، منظور از «عوام» مورد اشاره صوفی که نام میزان را به چه کسانی‌اند که در ذهن خود صورت فلکی جدیدی در شکل میزان/ ترازو ساخته بوده‌اند؟ بدیهی است که این «عوام» نه اعراب‌اند و نه منجمان که در زمره دانشوران طراز اول روزگار خود به حساب می‌آمده‌اند؛ چون صوفی هر یک از این دو گروه را به خوبی از یکدیگر تفکیک کرده و

هر یک را به نام خود خوانده است. ما روزگار صوفی را می‌شناسیم؛ صوفی در بخش مرکزی فلات ایران می‌زیست و در روزگار وی چهار سده از ظهور اسلام می‌گذشت. بنابراین، «عوام» مورد اشاره وی مردمان پیرامون وی بوده‌اند، یعنی ساکنان فلات ایران، و به عبارت بهتر «ایرانیان». بنابراین می‌توانیم با ضریب قطعیت بالا بگوییم که «ایرانیان صورتی به شکل ترازو بر آسمان تخیل کرده بودند که این صورت دستکم از سه ستاره آلفا، بتا و گامای صورت عقاب به صورت میزان/ ترازو کی اتفاق افتاده است؟» چرایی امر را نیز می‌دانیم: قرار گرفتن سه ستاره بر یک خط. به عبارت دیگر می‌توان نیمه دوم همان پرسش را چنین تکرار نمود که «کی آن سه ستاره بر یک خط قرار گرفته بوده‌اند؟» دانش نجوم یک پاسخ ریاضی سریع برای این مسئله دارد که این البته کافی نیست؛ باید دقیقاً لحاظ کرد که آن سه ستاره از دید یک ناظر زمینی با (الف) قوه ابصار متوسط که فرد را قادر به رویت ستارگانی با قدر بیش از ۵/۵ می‌کند و با (ب) در نظر گرفتن محدودیت فیزیولوژیک چشم انسان در تشخیص جدایی زاویه‌ای (حدود ۱°) در چه محدوده زمانی در یک خط مستقیم (به طور تقریبی) به نظر می‌آمده‌اند. این کاری بود که نتیجه آن در همان نوشتار موجز ارائه گردید: سابقه این صورت را نمی‌توان به پیش از اسلام رسانید. مسئله پیچیده‌تر، که علم کتابی ناقد محترم موجب قصور در حصول آن گردیده، همان نامهای شاهین و ترازو است که اصالتاً به صورت شاهین ترازو در حقیقت نام ستاره آلفای صورت عقاب بوده که به صورت منفک بر دو ستاره دیگر صورت ترازوی پارسی (بتا و گامای عقاب) اطلاق شده است. صوفی به نام «ترازو» اشاره نکرده است، بلکه ترجمه عربی آن، یعنی «میزان»، را در اثر خویش آورده است. بنابراین، وقتی راقم در عبارتی موجز به نام پارسی «ترازو» در «نزد صوفی» اشاره می‌کند، شاید امر بر کسانی همانند ناقد محترم مشتبه شود. توضیح این است: ۱. اشاره صوفی به «عوام» دال بر این حقیقت است که نامهای پارسی ستارگان در نزد وی ناشناخته بوده یا اینکه وی این نامها را همانند صورت ترازو متعلق به عوام پنداشته و



لاجرم در اثر خود آنها را شایسته ذکر ندانسته است.^۱

۲. نامهای پارسی و صوری همانند ترازو که متعلق به سنت فولکلوریک ایرانی یا همان سنت عامیانه مورد اشاره صوفی‌اند، در سنن سه‌گانه تاریخ علم (مکتوب، شفاهی و عملی)^۲ در زمره سنت شفاهی مردمانی قرار می‌گیرند که آن نامها را بر ستارگان نهاده یا صوری همانند صورت ترازو را بر آسمان تخیل کرده بوده‌اند. بنابراین، به صورتی بدیهی و مسلم، معلوم می‌گردد که «عوام پیرامون صوفی، یعنی ایرانیان ساکن فلات ایران، آن سه ستاره را ترازو می‌خواندند نه میزان.» صوفی در صورالکواکب، اثری که به زبان عربی نوشته شده است، معادل عربی میزان را برای واژه فارسی ترازو برگزیده است که این کار کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد. به عبارت دیگر، با توجه به مطالب بالا، عدم اشاره به نام فارسی ترازو یا شاهین ترازو را در اثر صوفی نمی‌توان دال بر این گرفت که در نزد صوفی نام اصلی این صورت، غیر از واژه پارسی ترازو بوده است. شاید این پرسش بجا باشد که چگونه می‌توان به کند و کاو در سنن شفاهی پرداخت؟ نقل سینه به سینه نخستین راه و نشانه یک سنت شفاهی است. ضبط نوشتاری سنن شفاهی راهی دیگر است که امکان ردگیری و پی‌جویی آنها را فراهم می‌آورد. اشاره به ترازو و شاهین ترازو در دو اثر پیش گفته نصیرالدین طوسی یک ضبط نوشتاری از سنت شفاهی صورت فلکی ترازو، متعلق به سده هفتم هجری است؛ واقعیتی که در غیاب برابرنهاده‌های قوی دیگر برای واژگان بسیار مصطلح ترازو و شاهین ترازو، نسبتاً ما را مطمئن می‌سازد که این صورت فلکی در نزد ایرانیان روزگار صوفی در سده چهارم هجری نیز به همین نام ترازو خوانده می‌شده است، و بالنتیجه در اثر صوفی، نام عربی میزان به احتمال قریب به یقین ضبط نوشتاری ترازوی فارسی است. پس این قول که در نزد صوفی این سه ستاره اجزای صورت ترازوی عوام بوده یا اینکه ستاره آلفا - عقرب از سوی عوام شاهین ترازو خوانده می‌شده است، نه تنها نتیجه‌ای نادرست نیست، بلکه حتی منطقی است. چگونه قابل تصور است که صوفی اصطلاح عامیانه مردم پیرامونش را در محاوره روزمره به زبانی دیگر ادا کند؟ اگر کسی در

تاریخ علم، قضاوت درباره یک سنت شفاهی را موکول و منوط به سنت نوشتاری نماید، باید گفت که وی به عملی عجیب دست یازیده و با قضاوت خود مشخص ساخته که از درک «پیچشهای مو» در این رشته عاجز است. پرسش مهم دیگر این است که، این نامها چگونه به اروپا رسیده‌اند؟ هیچ یک از این دو اثر یاد شده از طوسی به لاتین ترجمه نشده است و مدرک دال بر آشنایی غربیان با این دو وجود ندارد. متنی که این نامهای پارسی در آنها آمده و به واسطه آن به غرب راه یافته‌اند، تاکنون یافت نگردیده است، اما از ضبط عربی نام شاهین به صورت الشاهین چنین نتیجه می‌شود که این نامها به احتمال بسیار از متنی عربی (فعلاً مجهول) به ادبیات عرب راه یافته‌اند. (نتیجه‌ای که پل کونیچ بدان اشاره نمی‌کند و ناقد محترم بسیار بدان نزدیک می‌شود، اما قادر به حصول آن نیست).

دو. در مورد یک «امر واقع» که بنده در نوشته خود آورده‌ام و ناقد محترم آن را «اظهار نظر قطعی» خوانده‌اند، توضیح می‌دهم (امیدوارم ایشان بر تفاوت بین *fact* و *idea expression* و قوف داشته باشند):

الف. وقتی می‌گوییم: «نامهای عربی مأخوذ از صورتپردازی اعراب بادیه‌نشین است» جمله به قدری وضوح دارد که نیاز نیست متذکر شویم که «نام عربی»

۱. از نکات بدیع در تاریخ اخترشناخت در دوران اسلامی آن است که نامهای پارسی همچنانکه در آثار علمی مانند صورالکواکب اثری کمرنگ یا بیرنگ دارند، اما در عین حال در آثار ادبی از حضوری چشمگیر برخوردارند. دیوان شاعرانی نظیر خاقانی مشحون است از نامهای پارسی ستارگان. خود پل کونیچ در مقاله‌ای به بررسی مطالب نجومی منظومه ویس و راهین فخرالدین اسعد گرگانی پرداخته است.

“The Description of the Night in [the] Gurgani’s Vis u Ramin”, *Der Islam* 59 (1982), 93-110; Reprinted in Idem, *The Atab and the stars*, Northampton: Variorum, 1989, Trace xxvii.

۲. بهترین توضیح برای مقایسه این سنن را می‌توان در این کتاب یافت؛ بحثها و مثالهای جالب مؤلف (به ویژه در بخش دوم) بسیار آموزنده و راهگشا است:

G. Sarton, *A Guide to the History of Science* (Waltham, 1952), p. 26.

یعنی نامی که مختص فرهنگ عربی، زبان عربی، فولکلور عربی، ادبیات عربی و ... باشد. مضافاً اینکه عبارت «مأخوذ از صورتپردازی اعراب بادیه‌نشین» توضیحی دوباره برای عبارت «نامهای عربی» است تا معنای مد نظر نویسنده را مؤکد گرداند. بدیهی است که این نامها به هیچ‌وجه ترجمه از زبانی دیگر نیستند، بلکه اسامی خاصی‌اند که تنها در اقلیم یک زبان تعریف شده‌اند. از این روی، در صورتپردازی سماوی که مختص فرهنگ عربی بوده است، وقتی نام ستاره‌ای می‌آید، آن نام خالصاً عربی است (مثلاً «ناجد»، «کف جذما»، «قفزه»...) همه این نامها مطلقاً عربی‌اند، نامهایی عربی‌اند و مختص فرهنگ عربی‌اند، نه ترجمه از زبانی دیگرند و نه الفاظ دخیل در عربی‌اند. بنابراین، جمله مورد بحث یک امر واقع است نه یک اظهارنظر که حال فضل تقدم بنده بر سایرین از آن مستفاد گردد یا خیر.



ب. مضافاً اظهارنظر بعدی ایشان واجد یک تناقض منطقی است: «هر چند با یک نگاه [...] به نام برخی اسامی عربی ستارگان [...] می‌توان چندین نام را یافت که در واقع ترجمه عربی نامهای یونانی ستارگان هستند.» پرسش این است: وقتی نامی از مثلاً یونانی به عربی ترجمه می‌شود، نام مترجم عربی است یا یونانی؟ بدیهی و مسلم است که نام ترجمه شده عربی است.

پس، عبارت «نامهای عربی ستارگان» نه تنها در مورد نامهای ستارگانی که خالصاً عربی‌اند، مصداق دارد بلکه بر هر نام عربی، ولو ترجمه از زبانی دیگر، نیز قابل اطلاق است.

ج. نکته دیگر و مهمتر اینکه آشنایی مختصر با جدول ستارگان باستان کافی است که دریابیم جمله «نامهای عربی ترجمه نامهای یونانی است» کاملاً نادرست است. آنچه که در مجسطی آمده، عمدتاً (یعنی با پاره‌ای استثنائات) شرح موقعیت ستاره در صورت تخیلی‌ای است که بدان تعلق دارد؛ مثلاً «ستاره‌ای که بر پاشنه پای جبار است». این عبارتهای تعریفی در زبان عربی در یک اصطلاح موجز (چنانکه از خصایص زبان عربی است) به کار می‌رفته است (در همان مثال «رجل الجبار»). یعنی نامهای عربی (دوبار با قید «عمدتاً») ترجمه یونانی شرح وضعیت ستاره در صورت فلکی مربوطه است نه ترجمه نام یونانی آن. پس در می‌یابیم که فرآیند تکوین نام گروهی از ستارگان از یک «تعریف و توضیح» نسبتاً مطول به یک «اصطلاح و نام» موجز و مشخص در سیر ترجمه از یونانی به عربی رخ داده است. تا جایی که نگارنده می‌داند، در جایی دیگر به این نکته اشاره نشده است. اینجاست که نادقیق و نادرست بودن جمله «نامهای عربی ترجمه نامهای یونانی است» آشکار می‌شود.

د. نکته جالب آخر اینکه، بر خلاف تصور ناقد محترم، در معدود مواردی که نام یک ستاره ترجمه نام خاص یونانی آن بوده است، نام ترجمه شده در عربی چندان بار عام نیافته و استعمال نمی‌شده است: برای مثال، ستاره آلفا - اسد در یونانی βασιλισκος خوانده می‌شده،^۱ یعنی ستاره منتسب به پادشاه (Regulus) در لاتین، یعنی ستاره منتسب به Rex). این ستاره به صورت «ملکی» به عربی برگردانیده شد، اما هیچگاه نتوانست به اندازه نام «قلب الأسد» - که از توضیح یونانی آن ستاره (ستاره‌ای که بر قلب اسد جای دارد) گرفته شده و به نام اشهر ستاره تبدیل شده بود - رواج یابد و گاه به گاه، بسته به حوصله مؤلفان، به صورت یک «آلترناتیو» در کنار «قلب الأسد» ذکر می‌شده است. ■

1. *Almagest*, VIII: Heiberg, J. L. (ed.), *Syntaxes Mathematica* (Leipzig, 1897), Vol. 2, p. 98.

پاسخ به نقد «ده‌گفتار درباره زبان خوارزمی» یدالله منصوری

سردبیر محترم ماهنامه گزارش میراث^۱

دوست آشنایی که با نام «بهرام ورجاوند» بر کتاب ده گفتار درباره زبان خوارزمی نقد نوشتید و پس از کلی ایرادگیری، در لفافه به مترجم بد و بیراه گفتید و یک‌طرفه پیش قاضی رفتید، این انتقاد شما با آن انتقاد دیگری که توسط شخص دیگر نوشته شده و در مجله کتاب ماه تاریخ و جغرافیا شماره ۱۳۳ آمده، در کلیات یکسان است [...] برخی موارد و سؤال شما را در اینجا پاسخ می‌دهیم و اینک آن پاسخها:

- فرق ایرانشناسان و خاورشناسان را پرسیدید. ایرانشناسان و خاورشناسان چندان فرقی ندارند، بجز اینکه برخی محققان، ایرانشناس نیستند و کارهای آنها بیشتر در مسائل خاورشناسی (غیر از ایران) منتشر شده، بندرت یکی دو کار تحقیق هم در مورد ایران دارند. مثل آقای بنسینگ (یا بنزینگ مورد تأکید شما) که در اصل ترک‌شناس است و فرهنگ زبان خوارزمی را تدوین کرده است (و همین امر نقد مکنزی را در قالب پنج مقاله مفصل برانگیخته است).

- پیشنهاد کردید که بجای ترجمه، بهتر بود که مترجم درس‌نامه می‌نوشت. این نظر شما را دوست مشترک‌مان قبلاً به من گفته بودند. درس‌نامه برای درسی تدوین می‌شود که مؤلف، آن را سال‌ها تدریس کرده باشد و چم و خم کار آن (زبان یا درس) را به دست آورده باشد. اگر این‌طور باشد که شما می‌فرمایید همه می‌توانند هر نوع تألیفی را از روی کتاب‌ها و مقالات فراهم کنند (و متأسفانه گاهی این کار را می‌کنند). ضمناً برای تدریس زبان خوارزمی، پروفیسور مکنزی کتاب قتیبه المنیه را با متن و آوانویسی و واژه‌نامه تدوین کرده است که مترجم در مقدمه کتاب، مشخصات کامل کتابشناسی آن را یادآور شده است، و درس‌نامه خوبی می‌تواند باشد (نک: مقدمه ترجمه، ص ۱۲، ش ۵).

- مترجم قرار نبوده است همه مقالاتی را که به زبانهای گوناگون درباره زبان خوارزمی نوشته شده است ترجمه کند، به خصوص مقالاتی که از سوی دانشمندان روسی نوشته شده‌اند در همین مجموعه، استادانی چون

هنینگ و مکنزی سخت بر آنان تاخته‌اند (البته بجز لیوشیتس). و ضمناً اگر شما شخص همه فن حریفی را می‌شناسید که بتواند به همه زبانهای مذکور ترجمه کند، من از وجود چنین کسی بی‌اطلاع هستم!
- درباره نثر ترجمه ایراداتی گفتید و گاهی همه را به زیر سؤال بردید. باید بگویم که به روش ترجمه‌ای که دیگران به بهانه ترجمه روان، به صورت آزاد ترجمه می‌کنند، و اگر با متن اصلی مقابله شود فرق فاحشی دارد، من اعتقاد ندارم و معتقدم که ترجمه تا حد زیادی باید پای‌بند سبک انشای متن اصلی باشد و البته این روش سبب غیر معمول شدن ترجمه می‌شود. ضمناً نثر ترجمه داستان، تاریخ و اسطوره و این قبیل موضوعات با ترجمه مسائل خشک دستوری و زبان‌شناسی بسیار فرق می‌کند.

- وقتی سخن از کشورهای تازه استقلال یافته می‌رود و آن هم در حوزه سرزمین خوارزم و آرال و غیره، مطمئن باشید که شامل مونته نگرو و صربستان و اوکراین نمی‌شود؟! - به برخی اسامی و اعلام ایراد گرفتید. به طور کلی بگویم که آوردن نامهای غیر ایرانی، به ویژه لاتین و غیره، در صورتی که صورت اصلی آن ذکر شود، نمی‌توان غلط باشد و جای ایراد نیست. از سوی دیگر، به عنوان مثال، آیا محققان اروپایی همگی نام ایرانیان و عرب‌ها را درست تلفظ می‌کنند و درست می‌نویسند؟

- آوردید که چرا مترجم از ذکر همه منابع در مقدمه به عنوان پیشینه تحقیق خودداری کرده است. دوست من! مترجم در پایان همان صفحه (نک: مقدمه ۱۲) قید کرده است که: «ج) برای آگاهی بیشتر از مآخذ منتشر شده درباره زبان خوارزمی علاوه بر کتابنامه مقالات این مجموعه، مراجعه شود به: کتابشناسی ایران، جلد هفتم، دکتر ماهیار نوابی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۶، صص ۴۰۲ - ۴۰۵». چطور شما قید «علاوه بر کتابنامه مقالات این مجموعه» را متوجه

۱. مترجم گرامی کتاب ده گفتار درباره زبان خوارزمی در پاسخ نقدی که در گزارش میراث (شماره ۳۳) به چاپ رسیده است، پاسخ مفصلی داده‌اند که بخش عمده آن ارتباطی با آن نقد ندارد، بخش مربوط عیناً در زیر درج می‌گردد.

نمی‌شوید؟! و حتی منبعی مثل کتاب پیشرو ادب از سید محمدعلی امام نیز در این مجموعه ذکر شده است (نک: ص ۱۹۸ ترجمه) و نیز، آثار باگالیوبوف و تولستوف و پنج مقاله مکنزی در نقد فرهنگ خوارزمی بنسینگ و غیره؛ همین‌طور تحقیقات قدیمی‌تر در کتاب شادروان نوابی آمده است. ضمناً ترجمه فارسی مقاله هومباخ که در پیوست کتاب مورد بحث قرار گرفته، خواننده را با مشخصات

آن آشنا می‌سازد و به نظر من نیاز به ذکر مجدد آن نیست. قبلاً آن کتاب در مجله زبانه‌های ایرانی (شماره اول، خرداد ۱۳۸۴) به پیشنهاد و راهنمایی من و توسط یکی از همکاران معرفی شده بوده است.

- فرمودید که چرا از چاپ مجدد مقدمه‌الادب در ایران، یادی نکرده‌ام. متأسفانه باید بگویم که دیر از چاپ آن باخبر شدم. در این قصور مترجم را عفو فرمایید.

شیوه پیش خرید کتاب

برای خرید دوره هشت جلدی تذکره عرفات العاشقین و عرصات العارفین مبلغ ۱,۲۰۰,۰۰۰ ریال (یکصد و بیست هزار تومان) به حساب شماره ۰۳۰۹۶۷۹۰۷۴۰۰۳ بانک صادرات شعبه غرب خیابان انقلاب، کد ۵۵۷ (قابل پرداخت در تمامی شعبه‌های بانک صادرات) به نام مرکز نشر میراث مکتوب واریز و تصویر فیش واریزی را به همراه مشخصات، نشانی و شماره تماس خود به شماره ۶۶۴۰۶۲۵۸ فکس یا نشانی order@mirasmaktoob.ir ارسال کنید.

تخفیف پیش خرید

- برای استادان و دانشجویان (با ارائه مدرک معتبر) ۲۵ درصد (مبلغ پرداختی ۹۰۰/۰۰۰ ریال)

- برای همگان ۲۰ درصد (مبلغ پرداختی ۹۶۰/۰۰۰ ریال)

* هزینه ارسال به شهرستان بر عهده خریدار است.

* تاریخ تحویل کتاب پایان اسفندماه ۱۳۸۸ش خواهد بود.

